

# بدرگی از تاریخ قم

## (تحفة الفاطمیین فی احوال قم و القمیین)

حسین بن محمد حسن قمی  
تحقیق علی رفیعی علامرودشتی

### بخش سوم

#### فصل چهارم

در ذکر بعضی از ظرایف و نوادر حکایات متعلقه به قم و اهل قم:

در کتاب مجالس المؤمنین،<sup>۱</sup> مذکور است که از ظرایف حکایات که صاحب معجم البلدان،<sup>۲</sup> در باب تشیع اهل قم، ذکر کرده است، آن است که در زمان استیلای اهل سنت و جماعت، یکی از سنیان متعصب رادر آنجا حاکم ساختند و چون او شنیده بود که اهل قم، بنابر عداوتی که با خلفای ثلاثه دارند، در میان ایشان، کسی که موسوم به ابوبکر و عمر و عثمان باشد، پیدا نمی‌شود! حکم به احضار اهالی آن دیار نموده، به اعیان ایشان، خطاب فرموده که: «من شنیده‌ام که شما صحابه سه گانه را دشمن می‌دارید، به خدا سوگند که اگر از مردم خود کسی پیش من نیاورید که ابوبکر یا عمر یا عثمان نام داشته باشد، شما را مؤاخذه و عقوبت نمایم!». آنگاه آن جماعت سه روز مهلت طلبیدند و از روی اهتمام به خانه هر یک از اهل شهر خود رسیدند، به غیر از مردی مفلوک و منکوب سرو پای برهنه روی نشسته احوال که اقیح خلق خدا بود، موسوم به نام ابوبکر، ندیدند و این هم در اصل از [مردم] قم نبود؛ بلکه پدر او مردی غریب بود که در کناره‌ای از شهر قم رحل

اقامت انداخته، پسر خود را به آن نام مکرم! نامی ساخته بود؛ القصه ابوبکر موسوم را به هیبتی که تقریر نموده شد، در حضور حاکم، به جلوه درآوردند و چون نظر حاکم نیک محضر، بر ابوبکر کریمه منظر افتاد، آن جماعت را دشنام داده، گفت: بعد از چند روز که ابوبکر نام، جهت من آورده‌اید، این چنین کسی است که اقیح خلق خداست؟! در اثنای عتاب و خطاب، یکی از ظرفای قم عرض نمود که: ایها الامیر! هر چه خواهی بکن که در آب و هوای قم، ابوبکر نام، بهتر از این پرورش نمی‌یابد و چون امیر، خالی از لطافت طبعی نبود، بی‌اختیار بخندید و ایشان را ببخشید و این حکایت به عینه در باب شیعیان سبزواری، مشهور است و حضرت مولوی، در مثنوی معنوی، به آن اشاره نموده [و] فرموده:

سبزواری است این جهان کج مدار  
ما چه بوبکریم در وی خوار<sup>۴</sup> و زار<sup>۵</sup>

و در تاریخ ابن کثیر شامی، مسطور است که در سال ۳۴۵ [قمری]، فتنه‌ای عظیم واقع شد میان اهل اصفهان و اهل قم که به آنجا به رسم

۱. مجالس المؤمنین، ۸۴/۱، در ذکر بلده قم.

۲. معجم البلدان، ۱۷۶/۴ و نگاه کنید به: انوار المشعثین، ص ۱۱-۱۲.

۳. در اصل: «بی».

۴. در اصل: «خار».

۵. مثنوی، ۲۲/۵ (۴۴۳)، در حکایت محمد خوارزمشاه که شهر سبزواری را تصرف کرد و به این شرط از کشتن آنان صرف نظر کرد که ابوبکر نامی پیش وی آورند.

و سخنی در باب خلافت صحابه سه گانه، مذکور می‌شد. سید مزبور، در مقام بطلان خلافت ایشان برآمد و بر آن اکتفا نمود و زبان طعن و لعن گشود؛ آن جماعت او را گرفته نزد شیخ الاسلام آنجا که از اولاد سعدالدین تفتازانی بود، بردند و ادای شهادت به رفض او کردند؛ آنگاه شیخ الاسلام مذکور او را برداشته، به خدمت سلطان حسین میرزا بُرد و صورت حال را عرض نمود؛ میرزا بنا بر محبت سادات، در مقام اصلاح شده، به آن سید خطاب فرمود و گفت که ظاهراً تو را در وقت اسکاری<sup>۶</sup> [کذا] کاری یا جنونی ادواری طاری شده باشد؟ سید در جواب گفت که: هرگز در عمر خود مرتکب تناول مسکرات نگردیده‌ام و آفت جنون و خرافت پیرامون پیرامن من نرسیده؛ بلکه چون عداوت خلفای ثلاثه را با اجداد و آباء خود یقین دارم، طعن و لعن ایشان را از جمله عبادات می‌شمارم و چون میرزا، آن جواب شنید، سر در پیش انداخته، متأمل گردید؛ زیرا که با قطع نظر از محبت ذریه سیدانام از پاس شاه اسماعیل صفوی که در آن زمان قهرمان ایران و حامی سادات و خاندان شیعه ایشان بوده، ملاحظه تمام داشت. شیخ الاسلام به میرزا خطاب نمود که ای سلطان! می‌خواهی که در امور دین مساهله و مداهنه نمایی؟! میرزا بالضروره، این معامله را برای شیخ الاسلام واگذاشت و آن معاند متعصب، حکم قتل آن سید مظلوم نمود و بعد از شهادت آن سید، خویشان او به خدمت شاه اسماعیل رفتند و عرض تظلم خود نمودند و ایشان را تسلی داده، حکم فرمود تا فرمانی نوشته به ایشان دادند که هرگاه ولایت خراسان در تحت تصرف اولیای آن دولت درآید، شیخ الاسلام ایشان را به قصاص خون برادر خود، قتل نمایند و چون بعد از اندک زمانی سلطان حسین میرزا وفات یافت و شبک خان والی خراسان شد و پادشاه مذکور، توجه به تسخیر آن ولایت نمود، شبک خان را به اسفل دولت روانه ساخت و به دارالسلطنه هرات، نزول اجلال فرمود و خویشان آن سید مقتول که

تجارت رفته بودند؛ به سبب آنکه اهل قم، در آنجا سب صحابه، نموده بودند، تا آنکه اهل اصفهان، جمعی کثیر از ایشان را کشتند و اموال تجار را غارت کردند و چون این خبر به رکن الدوله دیلمی رسید، به واسطه تشییعی که داشت در غضب شد و اهل اصفهان را مؤاخذه سخت و مصادره به مال بسیار نمود.<sup>۱</sup>

و شیخ عبدالجلیل رازی، در کتاب نقض، آورده که اصفهانی از قمی پرسید که از کدام شهری؟ گفت: من از شهر دندان کنان [هستم]، آن مرد فرومانده گفت: معنا مفهوم نیست! قمی گفت که: اگر بگویم قم، گویی آه! و از اینجا معلوم می‌شود که قمی نباشد الا شیعی و اصفهانی نبود مگر سنی.<sup>۲</sup>

و مولانا عبید زاکانی در بعضی از رسائل خود آورده که عمران نامی را در قم می‌زدند، کسی گفت: چون عمر نیست، چرا او را می‌زنید؟ دیگری گفت: او عُمر است و الف و نون را از عثمان دزدیده<sup>۳</sup> [است]. و از جمله مآثر جرأت و شدت اهل قم که در آخر کتاب کشف الغمته، مذکور است آنکه در زمان بعضی از خلفای عباسی [اهل قم] از اطاعت حاکم امتناع نمودند و هر که را به حکومت ایشان فرستاد، با او مقاتله و محاربه نمودند و مجال تصرف ندادند! آخر الامر، ناصرالدوله بن حمدان را که امیرالامراء خلیفه بود، برایشان فرستادند و چون ناصرالدوله، نزدیک به قم رسید، اعیان آنجا، با تحف و هدایا استقبال نمودند و گفتند: ما به حکومت غیر مذهب خود راضی نبودیم؛ الحال که تو آمدی، بالطوع و الرغبة، امتثال حکم تو می‌کنیم و در آن سال، اهل قم زیاده مال، از سایر سالهای گذشته، به ناصرالدوله، رسانیدند تا او به خلیفه فرستاد و بعد از آن خلیفه، از موافقت اهل قم ناصرالدوله را اندیشه نمود و او را نزد خود طلب فرمود.<sup>۴</sup>

و در کتاب معجم البلدان، مذکور است که: صاحب بن عبّاد، قاضی قم را از قضاوت عزل نمود و به قاضی نوشت:

ایها القاضي بقم

قد عزلناک فقم

به قاضی گفتند که سبب عزل تو چه بود؟ گفت: «انا معزول السجع من غیر جرم ولا سبب» یعنی من تقصیری نداشتم، مگر اینکه سجع و قافیه، مرا عزل نمود.<sup>۵</sup>

و ایضاً از مآثر جرأت ایشان آن است که در زمان دولت سلطان حسین میرزا - والی خراسان - یک نفر از سادات قم، در شهر هرات، به سر می‌برد، اتفاقاً روزی در میان جمعی از سنیان هرات نشسته بود

۱. البداية و النهایة، ۲۴۴/۱۱؛ انوار المشعشعین، ص ۱۲.

۲. النقض، ص ۲۵۲، جمله: «و اصفهانی نبود مگر سنی» در چاپ تصحیح شده میرجلال‌الدین محدث، موجود نیست؛ انوار المشعشعین، همانجا.

۳. لطایف عبیدزاکانی، ص ۱۰۶؛ انوار المشعشعین، همانجا.

۴. کشف الغمته، ۲۹۰/۳-۲۹۱ و نگاه کنید به انوار المشعشعین، ص ۱۱-۱۳، که مطابق النعل بالنعل، مؤلف از این کتاب نقل نموده است. با عین عبارات و مؤلف انوار المشعشعین، این داستان را از کتاب الخرائج و الجرائح قطب راوندی، ۴۷۲/۱-۴۷۵ نقل کرده است. نک: انوار المشعشعین، ص ۱۵۴-۱۵۵.

۵. معجم البلدان، ۱۷۶/۴.

۶. منظور حالت سکران و مستی است.



همراه اردوی معلماً بودند، شیخ الاسلام را گرفته، به نظر پادشاه دین پناه آوردند و به موجب آن عهد و فرمان سابق، او را تسلیم آن جماعت نمودند، تا به [قصاص] خون آن سید مظلوم، سنگسار ساخته و در سر چارسوق بازار سوختند و خاکستر او را به باد دادند:<sup>۱</sup>

«فَقَطِّعْ ذَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»<sup>۲</sup>.

## باب سیم

در ذکر ورود حضرت فاطمه معصومه علیها السلام به قم و ذکر وفات آن مخدیره و ثواب زیارت او و ذکر کرامات او و ذکر ابنیه قبته منوره و صحن مطهره و ذکر امام زادگان عظام و مشایخ کرام و جماعتی از بزرگان که در آن آستان ملائک پاسبان مدفون‌اند و این باب مشتمل بر چند فصل است:

## فصل اول

### در ذکر حرکت حضرت فاطمه معصومه علیها السلام

#### به جانب قم و وفات آن مخدیره علامه

علامه مجلسی - علیه الرحمة - در کتاب «سما و العالم» بحار، از کتاب تاریخ قم، نقل می‌کند که روایت کرده‌اند از مشایخ قم که زمانی بیرون بُرد مأمون، حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام را از مدینه طیبیه، به طرف مرو، در سال دویست از هجرت<sup>۳</sup> و بیرون رفت فاطمه خواهر حضرت رضا علیه السلام در سال ۲۰۱ از هجرت،<sup>۴</sup> از برای طلب نمودن برادر خود و چون به ساوه رسید، مریض شد، پس به خادم خود فرمود،<sup>۵</sup> از اینجا تا قم چه مقدار مسافت است؟ عرض کردند ده فرسخ می‌باشد، پس فرمود به خادم خود، مرا به قم ببر. پس آن مخدیره، طرف قم حرکت فرمود و چون به آل سعد، خبر رسید که فاطمه بنت موسی بن جعفر علیه السلام به قم تشریف می‌آورند، اتفاق نمودند و بیرون رفتند به استقبال آن مخدیره، چون به زیارت آن مخدیره مشرف شدند، موسی بن خزرج الاشعری،<sup>۶</sup> مهار ناچه او را گرفت و وارد خانه<sup>۷</sup> خود نمود. شانزده روز یا هفده روز، در آن خانه مریضه بودند، تا اینکه از دنیا رفتند، پس او را غسل دادند و کفن کردند و حمل نمودند جنازه او را به سوی بابلان<sup>۸</sup> و بر زمین نهادند و سردابی حفر نمودند و اختلاف

۱. مجالس المؤمنین، ۸۵/۱-۸۶ و نگاه کنید به: انوار المشعشعین، ص ۱۳-۱۴ که مؤلف از این کتاب استفاده کرده و نامی از آن نبرده است.

۲. سوره انعام (۶)، ۴۵.

۳. تاریخ طبری، ۵۴۲/۸؛ تاریخ یعقوبی، ۴۴۸/۲؛ مروج الذهب، ۲۷/۴؛ الکامل، ۳۹۱/۶.

۴. بحار الانوار، ۲۱۹/۵۷؛ اما تاریخ قم، سال حرکت این بانو را دویست هجری، ثبت کرده‌است، ص ۲۱۳؛ مرآة المعارف، ۱۶۲/۲؛ گنجینه آثار قم، ۳۸۲/۱-۳۸۳.

۵. مؤلف در حاشیه صفحه ۷۷، در مورد مسیر حرکت حضرت فاطمه معصومه علیها السلام چنین نوشته است: «هو، آنچه تحقیق شد، خط عبور از عراق به همدان و از همدان به درگزین و به چمران و از دمین تنگک و بیوران و نیش، به ساوه و از آنجا به آوه و از آوه، به بلدة طیبیه قم».

۶. موسی فرزند خزرج فرزند سعد اشعری، بزرگ خاندان سعد (آل سعد) در قم و از اصحاب امام علی فرزند موسی الرضا علیه السلام است. از تاریخ تولد، زندگانی و در گذشت وی اطلاع نداریم و در منابع رجالی نیز، نامی از او به میان نیامده است و تنها در برخی منابع که به شرح مسافرت حضرت معصومه علیها السلام پرداخته‌اند، به نام وی اشاره کرده‌اند و شیخ طوسی، دو روایت از او که از امام رضا علیه السلام نقل کرده آورده است؛ اما در کتاب رجال خود از او نام نبرده است: تهذیب الاحکام، ۲۱۰/۳-۲۱۱، حدیث ۵۱۰؛ «فی الصلاة فی السفر»؛ الاستبصار، ۲۲۹/۱، حدیث ۸۱۲، «باب الرجل الذي يسافر الى ضيعة»؛ تاریخ قم، ص ۲۱۳؛ معجم رجال الحدیث، ۴۲/۱۹؛ بحار الانوار، ۲۱۹/۶؛ گنجینه آثار قم، ۳۸۲/۱-۳۸۳.

۷. خانه موسی فرزند خزرج اشعری، در محله میدان میر قرار داشته که اکنون در وسط شهر قم است؛ اما در آن روزگار در بیرون شهر بوده و در حقیقت تفرجگاه موسی فرزند خزرج و کوشک ساحلی رودخانه قم، به شمار می‌رفته است؛ تاریخ قم، ص ۲۱۳؛ گنجینه آثار قم، ۲۸۳/۱ و ۶۹۹/۲؛ راهنمای جغرافیای تاریخی قم، ۵۷/۱. این خانه را بعدها «ستیه» نامیدند، چون حضرت معصومه علیها السلام در آنجا منزل داشته و آن حضرت را «ست» یعنی «بی بی و خانم» می‌گفتند؛ از این رو به وی نسبت می‌دهند و «ستیه» می‌خوانند.

۸. باغ بابلان در کنار رودخانه و بیرون شهر قم، از آن موسی فرزند خزرج بود و پس از وفات حضرت معصومه علیها السلام و دفن وی در آن باغ، موسی فرزند خزرج، آن باغ را وقف عام و گورستان عمومی کرد و در منابع از این مکان به عنوان «مقبره بابلان» نام برده‌اند و اکنون «آستانه حضرت معصومه علیها السلام» و قبور بسیاری از امام زادگان و بزرگان در آن واقع است. این باغ یا مقبره، حتی در سده‌های هفتم و هشتم قمری نیز، خارج از قم بوده و در ایام صفویه نیز، حرم حضرت معصومه علیها السلام، بیرون از باروی قم، قرار داشته است. در زمانی که «شاردن» از قم دیدار نموده، دیوار پهن و ستبری از آجر، میان ساختمان حرم و رودخانه قم کشیده شده بود که به هنگام طغیان رودخانه، به حرم آسیبی وارد نیاید. بنابراین در آن روزگار نیز، حرم با رودخانه فاصله چندانی نداشته است، گرچه امروز این فاصله، به چند صد متر می‌رسد، اما این عقب نشینی را نمی‌توان طبیعی دانست؛ بلکه به گمان قوی، مسیر رودخانه را، بعداً کمی تغییر داده‌اند، تا حرم از آسیب احتمالی مصون بماند؛ تاریخ قم، ص ۲۱۳-۲۱۴؛ خلاصة التواریخ قاضی احمد قمی، ص ۲۹۰، سیاحتنامه شاردن، ترجمه محمد عباسی، ۷۶-۷۷؛ دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۳۵۸/۱؛ مرآة المعارف، ۱۶۴/۲؛ دائرة المعارف تشیع، ۸۲/۱-۸۳؛ گنجینه آثار قم، ۳۹۱/۱. فیض، در کتاب خود در مورد باغ بابلان چنین نوشته است: «... و از باغ بابلان اکنون حدود پانزده هزار متر زیر ابنیه و بیوتات آستانه درآمد است و بقیه به صورت گورستان بود؛ به استثنای مقابر الشیوخ (شیخان)، به چمن و گل و باغ و مستقلاتی به سود شهرداری تبدیل و قسمتی هم برای ساختمان مغازه و میهمان‌سرا به مردم واگذار شده است و چنین به نظر می‌رسد که کوچه پشت بازه، فاصل بین حصار شهر با گورستان بوده است»؛ گنجینه آثار قم، ۳۹۱/۱.



عن ابوالحسن الرضا عليه السلام عن فاطمة بنت موسى بن جعفر عليه السلام قال: «من زارها فله الجنة».<sup>۸</sup>

کردند، طایفه سعد که کی برود، در میان قبر و دفن نماید او را در آن سرداب؟ پس اتفاق نمودند بر یک نفر مرد پیر صالح متقی که اسم او «قادر» بود که فاطمه را دفن نماید که ناگاه دیدند که دو نفر سوار از طرف ریگستان<sup>۱</sup> پیدا شد [ند] که به تعجیل آمدند و تقاب به صورت انداخته بودند، چون نزدیک جنازه رسیدند، پیاده شدند و بر جنازه نماز خواندند و داخل سردابه شدند و او را دفن نمودند و بیرون آمدند و سوار شدند و رفتند و کسی آنها را نشناخت. پس موسی بن خزرج الاشعری، بر سر قبر مطهر او سققی از بوریاء بزد.<sup>۲</sup>

و در سنه ۲۵۶ هجری، موسی مبرقع، پسر حضرت امام محمد تقی عليه السلام به قم آمد و از عقب ایشان «بریه»<sup>۳</sup>، دختر موسی مبرقع بیامد و ایشان به مقبره بابلان، آنجا که قبر فاطمه بنت حضرت موسی بن جعفر است، مدفون شدند.<sup>۴</sup> و حالات امامزادگانی که در قبرستان بابلان مدفون اند و بنای قبّه مطهره و ذکر بعضی از مطالب در محل خود مذکور خواهد شد، ان شاء الله تعالی.<sup>۵</sup>

## فصل دوم

### در ذکر محراب عبادت حضرت فاطمه معصومه عليها السلام

علامه مجلسی - علیه الرحمة - در کتاب بحار الانوار، می فرماید که محراب عبادت حضرت فاطمه معصومه - علیها السلام - که در آن نماز می خواند، اکنون موجود است،<sup>۶</sup> انتهی کلامه.

و خانه موسی بن خزرج که واقع است در محله مشهور به «میدان میر» و آن خانه را الحال «ستیه» می نامند - و ستی به معنای بی بی و خانم است - چون آن مخدره آنجا منزل نموده است؛ از این جهت، به او نسبت می دهند و «ستیه» می نامند و اینک عوام الناس «تتور» می گویند خلاف است و بی ادبی است؛ تتور نیست و «بیت التور» است و این محراب بقعه ای است که واقع شده در وسط مسجدی که بسیار قدیم است و فعلاً مخروبه است به غیر از پایه و قدری از جدران آن، چیز دیگر باقی نیست و حقیر از اشخاص کثیرالسن اهل آن محل شنیدم که این مسجد از قدیم الایام این طور مخروبه بوده است و بانی آن معلوم نیست.<sup>۷</sup>

## فصل سیم

در ذکر ثواب زیارت حضرت فاطمه بنت موسی بن جعفر عليه السلام قال المجلسی عليه السلام فی کتاب بحار الانوار عن سعد بن سعد، قال: سألت

۱. در تاریخ قم: «رمله».

۲. تاریخ قم، ص ۲۱۳-۲۱۴؛ گنجینه آثار قم، ۱/ ۳۹۰-۳۹۱؛ انوارالمشعشعین، ص ۲۰۷-۲۰۸؛ ریاض الرضا، نسخه خطی کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی، شماره «۶۷۹۰»، روضه ۱۸.

۳. در اصل: «بریه».

۴. تاریخ قم، ص ۲۱۴؛ گنجینه آثار قم، ۱/ ۳۹۴.

۵. مؤلف در فصل سوم از باب چهارم این کتاب، به تفصیل، شرح حال موسی مبرقع و ذریه وی و خواهرانش و برخی از امامزادگان که در قم مدفون هستند، آورده است؛ از این رو، شرح حال موسی مبرقع و خواهرانش و ذریه وی را، موکول به آن فصل می نماییم و در آنجا، مراجع و منابع شرح حالشان را معرفی خواهیم کرد.

۶. بحار الانوار، ۲۱۹/۶۰؛ تاریخ قم، ص ۲۱۴؛ انوارالمشعشعین، ص ۲۰۸.

۷. بنا به نوشته فیض: «بقعه ستیه واقع در میدان میرقم، معبد ستی فاطمه معصومه است که مدت هفده روز در آن بستری بود، تا داعی حق را لبیک اجابت گفت. این بقعه جزو خانه موسی بن خزرج اشعری و میهمان سرایی بود که مقدم بی بی را در آنجا گرامی داشت و پس از رحلت فاطمه معصومه، از ناحیه موسی وقف گردید. این بقعه به نام بیت التور نیز، خوانده می شد که به مرور به عنوان تتور تغییر نام یافت و تتوری هم در گوشه آن بنا کردند و بدین پندار که بی بی در این تتور برای خود نان پخته است و به خاک و خاکستر آن تبرک می جستند و توجه نداشتند که بی بی میهمان موسی بود و هیچ میهمانی را به طبع نان و انمی دارند، مخصوصاً که بی بی بیمار حصیه ای و بستری بود که به نان نیازی نداشت و بالجمله مرحوم آیت الله فیض، مؤمنین را به تجدید بنای آن تشویق و تأکید فرموده، تتور را منهدم گردانید که در عمارت جدید به جای تتور محرابی به نشانه معبد فاطمه [س] بنیان گردید؛ به هر صورت ستیه مشتمل بر یک معبد در وسط محوطه و حجرات مدرسه در اطراف آن و یک مسجد در ضلع غربی مدرسه می باشد.

اما معبد فاطمه در وسط محوطه مدرسه قرار دارد و حجره ای زیبا و آینه کاری، به نام «بیت التور» که به صورت چهارضلعی مختلف به دهانه ۳/۵۰ متر با محرابی در ضلع جنوبی و سه درگاه در اضلاع سه گانه با دری آهنی سراسری و شیشه پوش می باشد. محراب آن آراسته به ازاره ای مرمری و جدار کاشیکاری خشتی و گرهی الوان است... اما مدرسه ستیه یک مدرسه قدیمی بوده است که شیخ عبدالجلیل قزوینی رازی در کتاب النقص در شمار مدارس نه گانه قم نامبردار شده است؛ ولی بنای کنونی در سال ۱۳۵۲ احداث گردیده است که مسجدی در ضلع غربی آن و هفده باب حجره با ایوانهای ساده در سه جانب آن مسکن اهل علم است و محوطه آن ۲۴ در ۱۲ متر است.

اما مسجد به طول ۲۵ و عرض ۷/۵۰ و ارتفاع هفت متر ضلع غربی صحن مدرسه را فرا گرفته است. این مسجد زیبا دارای ازاره ای سیمانی و جداری از آجر تراش و محرابی کاشیکاری معرق دارای کتیبه سه جانبی به خط سفید ثلثی، متضمن آیه شریفه (الله نور السموات والارض، الخ) است: «گنجینه آثار قم، ۲/ ۶۹۹-۷۰۱ و نک: انوار المشعشعین، ص ۲۰۸-۲۰۹.

۸. ثواب الاعمال، ص ۲۲۱؛ عیون اخبار الرضا، ۲/ ۷۱۳ (ترجمه)؛ بحار الانوار، ۲۶۵/۹۹ و ۲۶۵/۱۰۲؛ کامل الزیارات، ص ۳۲۴.



وقال محمد الجواد (ع): «من زار عمّتي بقم فله الجنة»<sup>۱</sup>.  
قال الصادق (ع): «ستدفن فيها اموات من اولادي، تسمى فاطمة،  
من زارها وجبت له الجنة»<sup>۲</sup>.  
وايضاً قال الصادق (ع): «زيارتها تعادل الجنة»<sup>۳</sup>.  
[ترجمه روايات]:

راوی می‌گوید: سؤال کردم از حضرت علی بن موسی الرضا (ع) از ثواب زیارت فاطمه بنت موسی بن جعفر (ع) فرمود: «کسی که زیارت کند او را، از برای او بهشت است» و حضرت امام محمدتقی (ع) فرمود که: «هر که زیارت کند عمّه مرا در قم، از برای اوست بهشت» و حضرت امام جعفر صادق (ع) فرمود که: «زود است دفن شود در قم زنی از اولاد من که نامیده می‌شود فاطمه، پس کسی که زیارت کند او را واجب می‌شود او را بهشت».

و باز فرمودند که: «زیارت حضرت فاطمه معصومه، معادل است با بهشت».

و حضرت امام رضا (ع) به سعد اشعری فرمود: «یا سعد! قبری از ما نزد شما می‌باشد»، عرض کرد: «قبر فاطمه بنت موسی بن جعفر [ع] را می‌فرمایید؟» فرمود: «بلی، کسی که زیارت کند او را و عارف به حق او باشد، پس از برای اوست بهشت. حضرت فرمودند: در وقتی که وارد شدی بالای سر او رو به قبله بایست و سی و چهار مرتبه «الله اکبر» بگو و سی و سه مرتبه «الحمد لله» بگو و سی و سه مرتبه «سبحان الله» بگو و بعد از آن بگو: «السلام عليك يا بنت رسول الله»، الی آخر زیارت‌نامه» و چون نسخه این زیارت، بسیار بود ذکر نکردیم.<sup>۴</sup>

## زیارت دویم

زیارتی است عالیة المضامین که در بعضی از نسخ، این زیارت را دیدم و ظاهراً که از تألیف علما بوده باشد، چون نسخه کمیاب بود، ذکر شد:

«بسم الله الرحمن الرحيم، السلام على محمد خاتم النبيين، السلام على سيد المرسلين، السلام على حبيب الله رب العالمين ورحمة الله وبركاته؛ السلام على امير المؤمنين، السلام على سيد الوصيين، السلام على حجة رب العالمين ورحمة الله وبركاته؛ السلام على البتول العذراء والانسية الحوراء بنت خيرة [سيد] الانبياء وام الاثمة النقباء النجباء و حليمة سيد الأوصياء، فاطمة الزهراء، سيدة نساء العالمين ورحمة الله وبركاته؛ السلام على الامامين الهمامين، الثورين الثيرين،

الطهرين الطاهرين، الشهيد المظلومين، الحسن والحسين، سيدي شباب اهل الجنة والتسعة المعصومين من ذرية الحسين (ع) ورحمة الله وبركاته؛ السلام عليك يا فاطمة بنت موسى بن جعفر (ع) وحبته وامينه ورحمة الله وبركاته؛ [السلام يا اخت الرضا المرتضى المجتبي ورحمة الله وبركاته] السلام عليك ايبتها الطاهرة الحميدة البرة الرشيدة التقية التقية المرضية ورحمة الله وبركاته؛ [اشهد انهم الاثمة الراشدون المهديون المعصومون المكرمون المقربون الصادقون

۱. كامل الزيارات، ص ۳۲۴، بحار الانوار، ۲۶۵/۹۹ و ۲۶۵/۱۰۲.

۲. بحار الانوار، ۲۱۶/۵۷-۲۱۷ و ۲۶۵/۹۹.

۳. بحار الانوار، ۲۱۹/۵۷ و ۲۶۷/۹۹؛ رياض الرضا، روضه ۱۹.

۴. بحار الانوار، ۲۶۵-۲۶۷؛ قال المجلسي: رأيت في بعض كتب الزيارات: حدث علي بن ابراهيم عن ابيه عن سعد عن علي بن موسى الرضا (ع) قال، قال (ع): يا سعد عندكم لنا قبر؟ قلت: جعلت فداك، قبر فاطمة بنت موسى (ع)؟ قال: نعم، من زارها عارفاً بحقها فله الجنة، فاذا اتيت القبر، فقم عند رأسها مستقبل القبلة وكبر اربعاً و ثلاثين تكبيرة وسبح ثلاثاً و ثلاثين واحمد الله ثلاثاً و ثلاثين تحميدة، ثم قل: «السلام على آدم صفوة الله، السلام على نوح نبي الله، السلام على ابراهيم خليل الله، السلام على موسى كلمه الله، السلام على عيسى روح الله، السلام عليك يا رسول الله، السلام عليك يا خير خلق الله، السلام عليك يا صفى الله، السلام عليك يا محمد بن عبدالله، خاتم النبيين، السلام عليك يا امير المؤمنين علي بن ابي طالب، وصي رسول الله، السلام عليك يا فاطمة سيدة نساء العالمين، السلام عليك يا سبطي نبي الرحمة وسيد شباب اهل الجنة، السلام عليك يا علي بن الحسين سيد العابدين، وقرة عين الناظرين، السلام عليك يا محمد بن علي، باقر العلم بعد النبي، السلام عليك يا جعفر بن محمد الصادق البار الامين، السلام عليك يا موسى بن جعفر الطاهر الطاهر، السلام عليك يا علي بن موسى الرضا المرتضى، السلام عليك يا محمد بن علي التقى، السلام عليك يا علي بن محمد التقى الناصح الامين، السلام عليك يا حسن بن علي، السلام على الوصي من بعده، اللهم صل على نورك وسراجك وولي وليك ووصي وصيك وحبكتك على خلقك.

السلام عليك يا بنت رسول الله، السلام عليك يا بنت فاطمة و خديجة، السلام عليك يا بنت امير المؤمنين، السلام عليك يا بنت الحسن والحسين، السلام عليك يا بنت ولي الله، السلام عليك يا بنت علي بن ابي طالب، السلام عليك يا بنت علي بن ابي طالب وبنينا وبينكم في الجنة وحشرنا في زمركم واوردنا حوض نبيكم وسقانا بكأس جدكم من يد علي بن ابي طالب - صلوات الله عليكم - أسأل الله أن يرينا فيكم السرور والفرح وأن يجمعنا وإياكم في زمرة جدكم محمد - صلى الله عليه وآله - وأن لا يسلبنا معرفتكم أنه ولي قدير، اتقرب الى الله بحبكم والبرائة من اعدائكم والتسليم الى الله، راضياً به غير منكر ولا مستكبر وعلى يقين ما أتى به محمد وبه راض، نطلب بذلك وجهك يا سيدي، اللهم ورضاك والدار الآخرة، يا فاطمة اشغعي لي في الجنة، فإن لك عند الله شأنًا من الشأن.

اللهم إني أسألك أن تختم لي بالسعادة، فلا تسلب مني ما أنا فيه ولا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم، اللهم استجب لنا وتقبل بركم وعزتك وبرحمتك وعافيتك وصلى الله على محمد وآله اجمعين وسلم تسليمًا يا أرحم الراحمين». نگاه كنيد به: انوار المشعشين، ص ۲۱۱-۲۱۲؛ اماد این کتاب، زیارت‌نامه از: «السلام عليك يا بنت رسول الله»، آغاز شده و تا پایان ادامه یافته است.



المُنَوَّرَة، صلوةً زَكِيَّةً باقِيَّةً نَامِيَّةً وَاغْفِرْ بَهَنَ امواتنا وَاذْ دِيوننا ووسَّعْ ارزاقنا وَاقْضِ حوائجنا وَرُدِّنا الى اوطاننا سالمين غانمين، برحمتك يا ارحم الراحمين والعن ظالمي آل محمد اجمعين من الآن الى يوم الدين»<sup>٨</sup>.

## فصل چهارم

### در ذکر بعضی از کرامات و خوارق عادات

#### حضرت فاطمه بنت موسی بن جعفر علیه السلام

مخفی نماناد که کرامات بسیار و خوارق عادات بی شمار از قبر مطهره بنت باب الحوائج - علیها سلام الله - سرزده که بسیاری از آنها را بنده مؤلف، به رأی العین مشاهده نموده ام [که] اگر خواسته باشم به ذکر، همه آنها را بنویسم، این کتاب را گنجایش نباشد؛ ولی به ذکر چند وقعه از آن اکتفا نمودیم:

#### وقعه اول:

در کتابی خطی دیدم به خط مرحوم آقا میرزا علی اکبر فیض - متولّی بقعه فتحعلی شاه قاجار - که یک نفر شخص اعمی از عتبات عالیات نجف و کربلا، مراجعت نموده بود، سیدی فاضل و شاعر باشانی که از همراهان همین شخص اعمی بود در این سفر، حکایت کرد که از کرمانشاهان الی قم که همسفر بودیم، پسرهای او دست او را می گرفتند، در منزل می بردند و به این طرف و آن طرف، جهت قضای حاجت می کشانیدند. کفشدار سرکار فیض آثار، حکایت کرد که این شخص اعمی را در وقت مشرف شدن به آستان مایک پاسبان حضرت معصومه علیها السلام، ملاحظه کردم که چشمهای او ناپینا بود، چنانچه در همان روز که شفا یافت، زمانی که به روضه مطهره می خواست داخل شود، در کمال گریه و تضرع بود و با این حالت داخل روضه مطهره شد، دو - سه ساعت نگذشت که چشم روشن، از روضه بیرون آمد! خود آن اعمی حکایت کرد که با کمال دلسوزی

وَأَنَّ الْحَقَّ مَعَهُمْ وَفِيهِمْ وَبِالْيَهُمْ وَأَنَّ مِنَ وَالْأَهَمَّ فَقَدْ وَاللَّهِ وَمِنْ عَادَاهُمْ فَقَدْ عَادَا اللَّهُ [اتيتك يا سيدتي يا فاطمة زائراً لك عارفاً بحقك وبحق أخيك و أبائك الاطهار، طالباً فكاك رقبتي من النار و ملتمساً منك الشفاعة اذا امتاز الاخيار من الاشرار، فاشفعي لي] عند ربك و آبائك الأبرار، فانك من اهل البيت لا يخسر من تولاهم و لا يخيب من آتاهم. اللهم انه قد جاني الخبير عن الصادقين من اهل بيت نبيك - عليهم افضل الصلوة و السلام - ان من زار فاطمة بقم، فله الجنة، فها انا ذا يا الهي قد جئتها زائراً لها، عارفاً بحقها، فصل على محمد و آل محمد و انفعني بزيارتها و لاتحرمني شفاعتها و ارزقني الجنة كما وعدتها، انك على كل شيء قدير، برحمتك يا ارحم الراحمين»<sup>١</sup>.

#### زیارت سیم

زیارتی است که حاجی شیخ عبدالجواد شاهزاده عبدالعظیمی، در کتاب نورالآفاق، نوشته است:

«بسم الله الرحمن الرحيم، السلام عليك يا [بنت] محمد بن عبدالله خاتم النبيين، انت التي قال في حقها الامام عليه السلام: ستدفن في قم امرأة من اولادي، تسمى فاطمة، من زارها و جبت له الجنة؛ السلام عليك يا بنت امير المؤمنين سيد الوصيين، انت التي قال في حقها الامام عليه السلام لسعد القمي: منا عندكم قبر، قال: قبر فاطمة بنت موسی بن جعفر عليه السلام؟ قال الامام: من زارها عارفاً بحقها، فله الجنة؛ السلام عليك يا [بنت] فاطمة الزهراء سيدة نساء العالمين، انت التي قال في حقها الامام: ان زيارتها تعادل الجنة؛ السلام عليك يا بنت الحسن المجتبي، سيد شباب اهل الجنة اجمعين، انت التي قال في حقها الامام: من زار [قبر] عمتي بقم، فله الجنة؛ السلام عليك يا بنت الحسين الشهيد، سيد المظلومين، انت التي قال في حقها الامام: من زار فاطمة بقم، و جبت له الجنة؛ السلام عليك يا سيدتي و مولاتي يا فاطمة بنت موسی بن جعفر و صلى الله عليك و على روحك الطيبة و بدنك الطاهرة و على السادات المكرمات الطاهرات المدفونات معك في هذه البقعة المباركة: زينب و ام محمد و ميمونة بنات محمد النبي الجواد و بريهة<sup>٥</sup> و ام حبيب و ام كلثوم و فاطمة بنات موسی المبرقع ابن الامام الجواد، صلوات الله و سلامه عليكم اجمعين و رحمة الله و بركاته.

اللهم صل على محمد و آل محمد [وصل على فاطمة] بنت موسی بن جعفر و المدفونات معها في هذه البقعة المباركة المطهرة<sup>٧</sup>

١. انوار المشعنين، ص ٢١١.
٢. تکميل از: نورالآفاق.
٣. تکميل از: نورالآفاق.
٤. تکميل از: نورالآفاق.
٥. در اصل: «بريهة».
٦. تکميل از: نور الآفاق.
٧. در نورالآفاق کلمه «المطهرة» وجود ندارد.
٨. نورالآفاق، ص ٧٩-٨٢.

و گریه و تضرع داخل روضه شدم و به همین حالت متوسل به روح پاک حضرت گردیده، در همین حال تضرع بی خود گردیدم، در حالت بی خودی، ملاحظه کردم، دیدم شخص سیدی پهلوی من است؛ به من گفتم: برخیز، عرض کردم که من کور و نابینا هستم، دست مبارک بر رو و پیشانی من کشید و فرمودند: شفا یافتی! ناگاه به خود آمدم، منتبه شدم، دیدم که چشمهای من روشن است، به او گفتم که روی مبارک آن سید را دیدی که پهلوی تو بود، در جواب گفت که روی مبارک او را ندیدم و بشرف ایشان را ملاحظه نمودم و این وقعه در روز دوشنبه هیجدهم شهر شوال المکرم سنه ۱۳۰۷، اتفاق افتاد.

### وقعه دوتیم:

در کتاب ریاض‌الرضاکه از مؤلفات آقا میرزا محمد - والد آقا میرزا علی اکبر سابق الذکر - است، نقل می‌کند که این مطلب را خودم دیدم که در ماه ربیع‌الاول سنه ۱۲۵۵، در فصل تموز، کبوتری برگنبد منورنشست و پای او در میان رخنه‌های خشت طلا استوار گشت، هر چه پر و بال زد، رهایی ممکن نشد، دو شب و روز بی آب و دانه بود، هر قدر مردم در خلاصی او تدبیر نمودند و استخلاص او را از درگاه آن حضرت استدعا کردند، فایده نبخشید؛ تا اینکه حاجی علی محمد که آن وقت متولی مضجع خاقان مغفور بود، از روی توجه به روضه منوره در آمد و تضرع نمود و گوسفندی چند، به فقرا و مساکین تصدق داد، در این اثنا کبوتر از دام رها شده، سه مرتبه بر دور گنبد طواف نمود و پرواز کرد.<sup>۱</sup>

### وقعه سیم:

در کتاب انوار المشعشعین که تألیف شیخ محمد علی ارجستانی است، مسطور است که در کتابی دیدم که در یک زمانی سیل بسیار عظیمی آمد از رودخانه قم که اهل قم، همه خائف بودند که به یک مرتبه، دست بی آستینی نمایان شده و اشاره کرد به سوی سیل و آن سیل به یک مرتبه از طرفی رفت، از این جهت است که رودخانه قم پیچ دارد.<sup>۲</sup>

### وقعه چهارم:

نقل کرد این حکایت را مرحوم آسید حسین - ولد مرحوم آقا سید صفی، خادم سرکار فیض آثار - که مرا عمویی بود، میرزا اسدالله نام و پای او «شقاقلوس» بود، به حدی که انگشتهای او سیاه شده بود و اطبا از معالجه او عاجز شده بودند که باید پای او را برید که مرض به

بالا سرایت نکند و قرار شده بود که فردا پای او را ببرند، میرزا اسدالله گفته بود، پس یک‌امشب مرا ببرید در حرم دختر موسی بن جعفر علیه السلام بگذارید، غلامی بود مبارک نام، او را به دوش کشیده آورد میان حرم محترم گذارد و خدام، درب حرم را بستند و او در پای ضریح بنا کرد از درد نالیدن و فریاد کردن تا نزدیک صبح صادق شد، خدامی که در پشت حرم خوابیده بودند، نقل می‌کنند که به یک مرتبه دیدیم صدای میرزا اسدالله بلند شد که درب حرم را باز کنید که حضرت مرا شفا داده، خدام برخاستند<sup>۳</sup> و درب حرم را باز کردند، دیدند که میرزا اسدالله خوشحال و خندان است! گفت: در عالم خواب دیدم که زن مجلله‌ای آمد به نزد من و فرمود: تو را چه می‌شود، عرض کردم که این مرض پای مرا گرفته و مرا عاجز کرده، یا شفا یا مرگ، از خدا می‌خواهم! آن زن مجلله، گوشه مقنعه خود را بر روی پای من چندین دفعه مالید و فرمودند پای تو شفا یافت، عرض کردم: شما کیستید؟ فرمود: من فاطمه دختر موسی بن جعفر علیه السلام می‌باشم؛ بعد از بیدار شدن، قدری پنبه نزد خود دیده بود، آن را برداشته به هر مریضی که آن پنبه را می‌داد و به موضع درد خود می‌مالید، شفا می‌یافت و آن پنبه در خانه ما بود، تا وقتی که سیل آمد و خانه ما را خراب کرد، آن پنبه در آن خانه مضمحل شد و دیگر آن پنبه را پیدا نکردیم و چنین نقل نمود، آقای حاجی سید صادق قمی که والده من یک نسبتی با میرزا اسدالله داشت؛ لهذا قدری از آن پنبه را گرفته بود از او و نزد او بود.<sup>۴</sup>

### وقعه پنجم:

یک نفر از خدام، میرزا حبیب‌الله نام که مردی بود نیکو و ظاهر الصلاح، نقل نمود که روزی شخصی یک عدد دو قرانی را به قوت تمام انداخت بر روی ضریح آن مخدره و خورد بر طوقه ضریح و برگشت افتاد پای ضریح و پاره شد، چون مشاهده نمودم، دیدم که از جنس سرب است.

### وقعه ششم:

مؤلف کتاب گوید که: یکی از کرامات حضرت فاطمه معصومه علیها السلام

۱. ریاض‌الرضا، روضه نوزدهم، نسخه خطی شماره «۶۷۹۰» کتابخانه آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی رحمته؛ انوار المشعشعین، ص ۲۱۵.
۲. انوار المشعشعین، ص ۲۱۶.
۳. در اصل: «برخواستند».
۴. انوار المشعشعین، ص ۲۱۶-۲۱۷.



سیم، امّ محمد دختر موسی مبرقع.  
 چهارم، میمونه مکّنی به امّ محمد دختر موسی مبرقع.  
 اما آن سه کنیز:  
 اول، امّ اسحاق، جاریه محمد بن موسی.  
 دوّم، امّ حبیبیه، جاریه ابوعلی احمد بن محمد بن موسی.  
 سیم، امّ القاسم دختر علی کوچک و شرح حال ذریه موسی مبرقع،  
 در محل خود خواهد آمد، ان شاء الله.<sup>۶</sup>

### فصل ششم

#### در ذکر سایر امام زادگان که در مقبره بابلان مدفون اند

مخفی نماند که از جمله امام زادگان که در این آستان ملایک  
 پاسبان مدفون است، سید ابوالحسن حسینی است<sup>۷</sup> و [او] اول  
 کسی است از سادات عالی درجات حسینیّه که وارد قم شد و در  
 بقعه حضرت معصومه [علیها السلام] مدفون گردید، چنان که صاحب تاریخ  
 قم<sup>۸</sup> بدان متعرض است و شرح حال او در باب چهارم از این کتاب  
 ذکر خواهد شد.

۱. بحار الانوار، ۲۱۹/۵۷.
۲. تاریخ قم، ص ۲۱۳-۲۱۴.
۳. شرح حال موسی مبرقع فرزند امام جواد [علیها السلام]، در فصل سوم از باب چهارم همین کتاب خواهد آمد.
۴. در اصل: «بریهه» شرح حال وی نیز، در ضمن فصل سوم از باب چهارم همین کتاب خواهد آمد.
۵. بحار الانوار، همانجا، به نقل از تاریخ قم، همانجا؛ انوار المشعّین، ص ۲۱۸.
۶. چنان که در پاورقی ۳ و ۴، همین صفحه اشاره شد، شرح حال موسی مبرقع و ذریه وی، در فصل سوم از باب چهارم همین کتاب، به تفصیل می آید. نگاه کنید به: انوار المشعّین، ص ۲۱۸.
۷. ابوالحسن، حسین فرزند جعفر فرزند محمد فرزند اسماعیل فرزند امام جعفر صادق [علیها السلام]. در هیچ یک از منابع و کتابهای انساب، شخصی به این نام و نسب که از اولاد اسماعیل فرزند امام جعفر صادق [علیها السلام] باشد، نیافتم و تنها در تحفة العبریه آمده است که جعفر فرزند محمد فرزند اسماعیل فرزند امام جعفر صادق [علیها السلام] دارای دو پسر به نامهای حسن و محمد بوده است و دیگر هیچ توضیحی نداده است و در سایر منابع انساب، فقط به محمد فرزند جعفر «محمد الحبيب» اشاره نموده اند و نامی از حسین یا حسن نبرده اند و تنها در تاریخ قم، شرح حال ابوالحسن حسین فرزند جعفر فرزند محمد فرزند اسماعیل آمده است، با همین نسب، و مؤلف در این کتاب شرح حال وی را از تاریخ قم، در فصل ششم باب چهارم، نوشته است که در طرف شمالی روضه مطهره حضرت معصومه [علیها السلام] حجره کوچکی است و در آنجا صورت قبری می باشد که مقدار نیم زرع از زمین مرتفع است و در میان مردم مشهور است که از آن سید ابوالحسن است. نگاه کنید به: انوار المشعّین، ص ۲۱۸.
۸. تاریخ قم، ص ۲۱۱؛ ریاض الرضا، روضه ۲۱.

این است که در سنه ۱۳۱۴ [هجری]، مشهدی عبدالحسین نامی بود از اهل تبریز و سنواتی در قم مجاور بود، تا اینکه لسان او گنگ و لال شد؛ به نوعی که اصلاً قادر به تکلم نبود و هفت سال به همین حال باقی بود، تا اینکه شبی را در حرم مطهره بیتوته می کند، وقت سحر از حرم بیرون می آید و زبانش باز می شود و می گوید: حضرت مرا شفا داد. حاجی میرزا سید حسین متولی باشی، او را طلب نمود و فرمود: شرح حال خود را برای من نقل کن، عرض کرد که: در آن شبی که زبانت گنگ شد، در عالم رؤیا دیدم که یک نفر سید جلیل القدری آمد و قفل بر دهان من زد، صبح که از خواب بیدار شدم، خود را گنگ و لال دیدم و شب گذشته در حرم مطهره به قصد استشفای رفقتم، به خواب شدم، در عالم خواب، همان سید سابق الذکر را دیدم در آنجا که طرف بالا سر حضرت نشست، زن مجلله ای را دیدم که به آن سید گفت که: این شخص به قصد استشفای آمده است، آن سید مرا نزد خود طلبید و قفل از دهان من برداشت و فرمود تکلم کن، تکلم نمودم و از خواب بیدار شدم و آن شخص بعد از سه سال دیگر، از دنیا رفت.

### فصل پنجم

#### در ذکر بعضی از امام زادگان که در مقبره بابلان

#### نزد حضرت معصومه [علیها السلام] مدفون می باشند

علامه مجلسی<sup>۱</sup> از کتاب تاریخ قم،<sup>۲</sup> نقل می کند که پس از اینکه حضرت فاطمه معصومه [علیها السلام]، در قبرستان بابلان، در سنه ۲۰۱ هجری، مدفون گردید، در سنه ۲۵۶ [هجری]، موسی مبرقع<sup>۳</sup> فرزند حضرت امام محمد تقی [علیها السلام] به قم آمد، بعد از آن زینب و امّ محمد و میمونه، به طلب او از کوفه، به قم آمدند و از عقب ایشان، بریهه<sup>۴</sup> دختر موسی مبرقع بیامد، بعد از وفات فاطمه [علیها السلام] امّ محمد، دختر موسی مبرقع که اسمش بریهه بود، وفات یافت و او را در جنب قبر فاطمه، دفن کردند و پس از او خواهر او میمونه ابنة الرضائیة و آن را نیز، آنجا دفن کردند<sup>۵</sup> و قبه بر سر تربت ایشان بنا نهادند و دو قبه ساخته اند که در این دو قبه قبر هفت نفر است که چهار نفر امامزاده و سه نفر کنیز [هستند].

اما اسامی چهار نفر امام زادگان از این قرار است:  
 اول، زینب بنت حضرت امام محمد تقی الجواد [علیها السلام].  
 دوّم، بریهه بنت موسی مبرقع.



و در تاریخ قم،<sup>۱</sup> مذکور است که هشت نفر از اولادهای حضرت امام زین العابدین علیه السلام در مقبره بابلان مدفون‌اند، چهار نفر از نسل عبدالله بن امام زین العابدین علیه السلام و چهار نفر از نسل عمرالاشرف<sup>۲</sup> بن امام زین العابدین علیه السلام].

اما آن چهار نفر که از نسل عبدالله بن امام زین العابدین علیه السلام می‌باشند:

اول: حمزه بن احمد بن محمد بن اسماعیل بن محمد بن عبدالله الباهر بن امام زین العابدین علیه السلام است که این امامزاده، جد امامزاده سلطان محمد شریف می‌باشد. در تاریخ قم مذکور است که حمزه بن احمد از ناحیت طبرستان، به قم آمد، پس از کشتن حسن بن زید برادرش را حسین بن احمد کوبی و هر دو پسرش ابوجعفر محمد و ابوالحسن علی بن حمزه بن احمد بن محمد با او بودند و با او به زبان طبری سخن می‌گفتند. چون حمزه، به قم آمد و به قم ساکن شد، قم را وطن ساخت [و] چون وفات یافت او را در مقبره بابلان دفن کردند.<sup>۴</sup>

و در کتاب عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب، مذکور است که او معروف است به: «حمزه القمی».<sup>۵</sup>

دویم: فرزندش ابوجعفر بن حمزه [که] بعد از پدر رئیس و پیشوا گشت و وفات یافت و او را به مقبره بابلان آنجا که مشهد اوست دفن کردند.<sup>۶</sup>

سیم: پسرش ابوالقاسم<sup>۷</sup>، جوانی کامل و فاضل و عاقل، پیشوا و مقدم سادات شد و نقابت علویّه، به شهر قم به او راجع گردید و در شهر شوال سنه خمس و اربعین و ثلاثه، به حج رفت و معزالدوله و سادات عراق و حجاز، او را گرامی داشتند و در سنه ست و اربعین و ثلاثه، به قم مراجعت نمود و مقدم و پیشوا بود؛ تا اینکه در روز جمعه سلخ شهر شعبان المعظم، وفات کرد و او را در قبه متصله به قبر پدرش، دفن کردند و این ابوالقاسم علی بن محمد پدر شاهزاده سلطان

۱. تاریخ قم، ص ۲۲۶.

۲. عبدالله باهر فرزند امام علی فرزند امام حسین علیه السلام. مادر وی و امام باقر علیه السلام، فاطمه دختر امام حسن علیه السلام بود از تاریخ تولد و وفات او اطلاعی در دست نیست؛ جز اینکه نوشته‌اند وی در ۵۷ سالگی دیده از جهان فرو بست. او از پدر خود روایت کرده است: رجال طوسی، ص ۹۵؛ المجدی، ص ۱۴۳؛ الفخری، ص ۳۳-۳۴؛ الاصبلی، ص ۱۴۵، ۲۲۲-۲۲۳؛ تهذیب الانساب، ص ۱۴۷؛ الارشاد مفید، ۱۶۹/۲؛ کشف الغمّه، ۱۲۸/۲؛ عمده الطالب، ص ۲۵۲.

۳. ابوحفص یا ابوعلی، عمر اشرف فرزند امام علی فرزند امام حسین علیه السلام، فاضل و محدث جلیل‌القدر که از برادرش امام باقر علیه السلام و از امام صادق علیه السلام روایت

کرده است. تاریخ تولد و وفات وی دانسته نیست؛ ولی نوشته‌اند که ۶۵ یا ۷۰ سال زندگی کرد: رجال طوسی، ص ۱۲۷، ۲۵۱؛ رجال ابن داود، ص ۱۴۵؛ الارشاد مفید، ۱۷۰/۲؛ المجدی، ص ۱۴۸؛ الفخری، ص ۳۴-۳۵؛ الاصبلی، ص ۱۴۵، ۲۷۶؛ تهذیب الانساب، ص ۱۴۷، ۱۸۵؛ الشجره المبارکه، ص ۷۳، ۱۲۱؛ لباب الانساب، ۲۲۸/۱، ۳۸۰، ۳۸۲ و ۵۵۶/۲.

۴. ابوالقاسم، حمزه‌الاکبر فرزند احمد فرزند محمد فرزند اسماعیل فرزند محمد فرزند عبدالله باهر (قرن سوم هجری)، از اشراف سادات علوی و از سادات حسینی سجدی و جد امامزاده جلیل‌القدر سلطان محمد شریف است. تاریخ تولد و وفات وی دانسته نیست؛ اما نوشته‌اند که او به اتفاق برادران خود عبدالله مصری و ابوجعفر محمد و حسین کوبی و جعفر و برادرزادگان خود، در اهواز علیه المستعین بالله عباسی خروج کرد؛ ولی سرانجام شکست خوردند و نهضت کوبیه درهم شکسته شد و هر یک به جایی فرار کردند و حمزه با عائله خویش به قم آمد که با دو فرزندش محمد و علی، به زبان طبری سخن می‌گفتند و در شهر قم خاندان وی، به سادات حمزویه مشهور شدند و خود او به نام «حمزه قمی» شهرت یافت و همچنین به حمزه بهادر، چون حمزه از نسل عبدالله باهر بود و عوام الناس، باهر را «بهادر» می‌گفتند. پس از مرگ، وی را در مقبره بابلان به خاک سپردند و بر فراز قبر او قبه‌ای بنا نهادند: الاصبلی، ص ۲۲۴؛ الفخری، ص ۳۴؛ لباب الانساب، ۲۸۹/۱؛ تهذیب الانساب، ص ۱۸۵؛ الشجره المبارکه، ص ۱۱۶؛ سراج الانساب، ص ۹۵؛ تاریخ قم، ص ۲۲۶؛ مرآة المعارف، ۳۷۳/۳؛ گنجینه آثار قم، ۳۹۸/۱-۴۰۱؛ نامه قم (فصلنامه)، سال اول، شماره‌های ۱ و ۲، ۲۶۷/۲؛ عمده الطالب، ص ۲۵۴.

۵. عمده الطالب، ص ۲۵۴؛ انوار المشعّین، ص ۲۱۸.

۶. ابوجعفر، محمد فرزند حمزه فرزند احمد فرزند محمد فرزند اسماعیل فرزند محمد فرزند عبدالله باهر «طبری». تاریخ تولد و وفات وی نیز، دانسته نیست. او پس از پدر، مکتب و شوکتی یافت و مورد علاقه فراوان ناصر کبیر و ناصر صغیر قرار گرفت. وی سیدی جلیل‌القدر و باشوکت، خیرخواه و با سخاوت بود که دهکده طالقان از قرای کنار رودخانه را خریداری کرده و در آنجا رباطی برای اقامت کاروانها بنا نهاد و پلی هم بر روی رودخانه احداث نمود که هنوز هم پابرجاست. پس از وفات، او را در گنبد پدرش، در مقبره بابلان به خاک سپردند: تهذیب الانساب، ص ۱۸۵؛ الاصبلی، ص ۲۲۴؛ الشجره المبارکه، ص ۱۱۷؛ مرآة المعارف، ۳۷۳/۳؛ گنجینه آثار قم، ۴۰۱/۱؛ تاریخ قم، ص ۲۲۶-۲۲۷؛ نامه قم (فصلنامه)، سال اول، شماره‌های ۱ و ۲، ۲۶۷/۲؛ انوار المشعّین، ص ۲۱۸.

۷. ابوالقاسم، علی فرزند محمد فرزند حمزه فرزند احمد فرزند محمد فرزند اسماعیل فرزند محمد فرزند عبدالله باهر (م ۳۴۶ ق). وی پس از مرگ پدر، جوانی با کفایت و درایت، دارای عقل و فضیلت بود و چندان مورد توجه سادات قم گردید که از ناحیه رکن الدوله به معرفی ابن عمید، به سمت نقابت علویان در قم و آوه، برگزیده شد و به پاس حق شناسی از خدمات او، از ناحیه رکن الدوله، دهکده فاردان که خالصه دولت بود، به او بخشیدند. عظمت وی تا آنجا بالا گرفت که وقتی در سال ۳۴۴ قمری، از مکه به بغداد، وارد شد، معزالدوله دیلمی، خود برای دیدار با او رفته و بسیار او را تجلیل نموده است و به خواهش علمای بغداد، مدت یک سال در عراق توقف کرد و در ماه ربیع‌الاول سال ۳۴۶ به قم بازگشت و در شعبان همان سال در قم، دیده از جهان فرو بست. جسد وی نیز، در مقبره بابلان، به خاک سپرده شد و بر فراز قبر او قبه‌ای مجلل بنا کردند. وی علی فرزند حمزه، عموی خویش را وصی خود و کفیل فرزندش ابوالفضل ساخته بود: الشجره المبارکه، ص ۱۱۷؛ تاریخ قم، ص ۲۲۶؛ مرآة المعارف، ۳۷۳/۳؛ گنجینه آثار قم، ۴۰۲/۱؛ نامه قم (فصلنامه)، سال اول، شماره‌های ۱ و ۲، ۲۶۷/۲؛ انوار المشعّین، ص ۲۱۹.



محمد شریف می‌باشد.<sup>۱</sup>

چهارم: علی بن حمزة القمي<sup>۲</sup> المذکور، برادر محمد بن حمزه، بعد از ذکر بعضی از حالات او می‌فرماید که: در قم وفات کرد، در آنجا که مشهد برادرش می‌باشد، در بابلان دفن کردند و معلوم می‌شود که این چهار نفر امام‌زاده، خودشان بقعه علاحده داشته‌اند و الحال هیچ اثری از قبر و بقعه آنها نیست.

اما آن چهار نفر امام‌زاده که از نسل حضرت سید سجاد<sup>۳</sup> و از اولاد عمر الاشراف بن امام زین العابدین<sup>۴</sup> که در بابلان مدفون‌اند: اول: عبدالله بن محمد بن علی بن عمر بن امام زین العابدین<sup>۵</sup> است که در تاریخ قم، مذکور است که: «آمد به قم و در قم ساکن گشت و رئیس و پیشوای سادات و قمیین گردید و مردی بود عالم و فاضل و متقی. در سن کهنولت از دنیا رفت و در مقبره بابلان مدفون گردید».<sup>۶</sup> دویم: ابوعلی، احمد بن علی بن محمد بن عمر بن امام زین العابدین<sup>۷</sup> در تاریخ قم، بعد از ذکر بعضی از حالات او می‌فرماید که: «در قم وفات نمود و او را به مقبره بابلان، به مشهدی که به او معروف است، دفن کردند».<sup>۸</sup>

سیم: پسر دیگر ابومحمد، حسن بن احمد مذکور می‌باشد. در تاریخ قم، مذکور است که: «در روز دوشنبه، نه روز از ماه صفر مانده بود، در سنه ۳۴۹ وفات کرد و او را نزد قبر برادرش ابوجعفر به مقبره بابلان دفن کردند».<sup>۹</sup>

چهارم: قبر ابوعلی، احمد بن حسن بن احمد<sup>۱۰</sup> مذکور است که در تاریخ قم، نوشته است که: «روز پنجشنبه ماه ربیع الآخر سنه ۳۷۱، در قم وفات کرد و او را نزدیک قبر پدرش حسن بن احمد، به مقبره بابلان، دفن نمودند».

مؤلف کتاب گوید که افسوس و هزار افسوس که معلوم نیست که این امام‌زادگان عالی مقام، در چه محلی از قبرستان بابلان می‌باشند و حال آنکه از تاریخ قم،<sup>۱۱</sup> چنین مستفاد می‌شود که از برای آنها مشهدی و بقعه‌ای علی‌حدّه بوده است و مخفی نماناد که عمر بن امام زین العابدین<sup>۱۲</sup> [رضی الله عنه] را برای این عمر اشرفش گویند: به جهت امتیاز او از عمر بن علی و اشرف را مخصوص به او نمودند، به جهت آنکه جدّه او فاطمه زهرا<sup>۱۳</sup> می‌باشد، به خلاف عمر بن امیر المؤمنین [رضی الله عنه].

(ادامه دارد)

چهارساله بود که پدر خود را از دست داد و تکفل او به عهده عمویش بود تا به سن رشد رسید و موقعیت بسیار بالایی یافت و مجموع ما ترک پدری را از سرپرست و عمّ خود تحویل گرفت. وی پس از مرگ عمویش علی فرزند حمزه، در سال ۳۸۵ قمری، از جانب فخرالدوله به سمت نقابت سادات قم و آوه برگزیده شد و در سال ۴۰۰ قمری، از جانب مجدالدوله، به خاطر خدمتی که به او کرده بود، به عنوان نقیب النقبای عراق منصوب گردید و «سلطان محمد شریف» نامیده شد. در سال ۴۲۹ قمری در حکومت علاء الدوله کاکویه در ری دیده از جهان فرو بست و جسد وی به قم انتقال یافت و در کاخ و باغ تفرجگاه او، در شمال رودخانه به خاک سپرده شد و پس از انتقال شهر به مکان کنونی، این محله به نام «کوی سلطان محمد شریف» خوانده شد: تاریخ قم، ص ۵۳-۵۴، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۹؛ گنجینه آثار قم، ۴۰۲/۱ و ۴۳۶/۲-۴۳۹.

۲. ابوالحسن، علی فرزند حمزه فرزند احمد فرزند محمد فرزند اسماعیل فرزند محمد فرزند عبدالله باهر (م ۳۸۵ ق)، از سادات حسینی کوی است. تاریخ تولد وی دانسته نیست. او بنا بر وصیت ابوالقاسم، علی فرزند محمد برادرزاده خود، عهده‌دار مقام نقابت و وصایت و قیمومت بر ابوالفضل، محمد گردید و مدت چهل سال در سمت نقابت سادات قم و آوه برقرار ماند و چندان شوکت و عظمت یافت که ابوالفضل، محمد شریف در اندیشه احراز مقام نقابت هم با وجود وی بر نیامد، با اینکه او حاضر بوده به نفع برادرزاده خود از این سمت کناره‌جویی نماید؛ ولی با ریاست و شیخوخت و سیادت و مقبولیتی که وی کسب کرده بود، مصلحت ابوالفضل، محمد در قبول نقابت با وجود او نبود. به هر صورت علی فرزند حمزه در سال ۳۸۵ قمری رحلت یافت و جسد او را به بابلان برده، در گنبد برادرش ابوجعفر محمد فرزند حمزه دفن کردند: المجدی، ص ۱۴۵-۱۴۶؛ تهذیب الانساب، ص ۱۸۵؛ الشجرة المباركة، ص ۱۱۷؛ تاریخ قم، ص ۲۲۶-۲۲۷؛ گنجینه آثار قم، ۴۰۲/۱-۴۰۳؛ نامه قم (فصلنامه)، سال اول، شماره‌های ۱ و ۲؛ ۲۶۷/۲؛ انوارالمشعّین، ص ۲۱۹.

۳. شرح حالی از عبدالله فرزند محمد، در کتابهای نسب نیافتم.

۴. تاریخ قم، ص ۲۳۲.

۵. ابوعلی، احمد فرزند علی فرزند محمد فرزند عمر الاوسط فرزند علی فرزند عمر اشرف، تاریخ تولد و وفات وی دانسته نیست و مؤلف، نسب او را ناقص ذکر کرده است. او در قم دیده از جهان فرو بست و در مقبره بابلان به خاک سپرده شد: تاریخ قم، ص ۲۳۲، ۲۳۳؛ انوارالمشعّین، ص ۲۱۹؛ تهذیب الانساب، ص ۱۸۸-۱۸۹ که او را؛ ابوعلی، احمد فرزند علی شجری «صاحب الغال» معرفی کرده است؛ الشجرة المباركة، ص ۱۲۷؛ سراج الانساب، ص ۱۱۳؛ الفخری، ص ۳۸؛ الاصبلی، ص ۲۷۷؛ گنجینه آثار قم، ۴۰۳/۱-۴۰۶.

۶. تاریخ قم، ص ۲۳۲، ۲۳۳.

۷. ابومحمد، حسن فرزند احمد فرزند علی فرزند محمد (م ۳۴۹ ق) که در قم اعقابی داشته است: تهذیب الانساب، ص ۱۸۹؛ الشجرة المباركة، ص ۱۲۶؛ الاصبلی، ص ۲۷۷؛ تاریخ قم، ص ۲۳۳؛ انوارالمشعّین، ص ۲۱۹؛ گنجینه آثار قم، ۴۰۶/۱.

۸. ابوعلی، احمد فرزند حسن فرزند احمد فرزند علی فرزند محمد (م ۳۷۱ ق)، از تاریخ تولد وی اطلاعی در دست نیست؛ اما نوشته‌اند که او در قم منصب نقابت داشته و دارای اعقابی بوده است و در روز شنبه از ربیع الآخر ۳۷۱، دیده از جهان فرو بسته و در مقبره بابلان نزدیک قبر پدرش حسن فرزند احمد، به خاک سپرده شده است: تهذیب الانساب، ص ۱۸۹؛ تاریخ قم، ص ۲۳۳؛ انوارالمشعّین، ص ۲۱۹؛ گنجینه آثار قم، ۴۰۶/۱.

۹. تاریخ قم، ص ۲۳۳.

۱۰. تاریخ قم، همانجا.

۱. ابوالفضل، محمد فرزند علی فرزند محمد فرزند حمزه فرزند احمد «سلطان محمد شریف» (۳۴۰-۴۲۹ ق)، نقیب النقبای عراق و از سادات جلیل‌القدر. وی